

الگوی قرآنی حل منازعات سیاسی در افغانستان

محمد رحیمی*

چکیده

ما در این نوشتار بدنیاال پاسخ به این پرسش بودیم که قرآن کریم برای حل و فصل منازعات سیاسی و اجتماعی در کشور افغانستان چه الگو و راهکار نظری را پیشنهاد می‌کند؟ در فرآیند پژوهش به این پاسخ دست یافتیم که قرآن متناظر با مشکل فرهنگی، الگو و راهکار فرهنگی ارائه می‌دهد. از منظر قرآن کریم، تحجرگرایی، جهل و نادانی، نژادپرستی، دشنام و القاب زشت، پیمان شکنی و تظاهر و فریب از عوامل اصلی منازعه و تفرقه به شمار می‌رفت که خود ریشه در انحراف عقیدتی و عملی دارد. در افغانستان نیز، قومیت، مذهب و زبان از متغیرهای اصلی بروز و تشدید منازعه مورد شناسایی واقع شد که خود ریشه در انحراف فکری و عقیدتی دارد. بنابراین، مشکل اصلی کشور ضعف و ناتوانی در بسترهای فرهنگی است.

از منظر قرآن، انحراف فکری و عملی سبب بروز منازعه و تفرقه می‌شود و با استفاده از دو ابزار درونی و بیرونی راه حل فرهنگی و ذهنی و بازگشت به شریعت را تنها راه برای حل مبنایی منازعات پیشنهاد می‌کند. قرآن کریم الگوی «هویت اسلامی» را بجای تأکید بر هویت‌های متکثر قومی مورد توجه قرار می‌دهد که برآیند این امر، استقرار نظام دموکراتیک اسلامی است که در آن، پدیده دموکراسی بیانگر ساختار و شاکله نظام است که زمینه مشارکت حداکثری اقوام و نیروهای مختلف در کشور را فراهم می‌سازد؛ و اسلامی بودن به معنای فرهنگی کردن این نظام و در حقیقت، محتوای اصلی این نظام را تبیین می‌کند که ما از آن تحت عنوان «هویت اسلامی» یاد کردیم.

کلیدواژه‌ها: منازعه، منازعه سیاسی، الگوی قرآنی، حل منازعه سیاسی، افغانستان.

* ماستر علوم سیاسی، آمریت تحقیقات علمی پوهنتون خاتم النبیین (ص)

مقدمه

افغانستان کشوری است که سالیان متمادی از نبود هبستگی ملی رنج برده و می برد. شناخت این مسله اجتماعی ممکن نیست مگر این که ما گذری و نظری به هویت ملی که تعریف کننده خود اجتماعی ماست، داشته باشیم. خود اجتماعی، همان آینه تمام نمایی است که آحاد ملت خویش را در آن می بینند. دریافت و تعریفی از خود جمعی هویت جمعی می آفریند که بستر و زمینه ساز هبستگی اجتماعی و وحدت ملی خواهد بود.

هویت ملی مرکب از آن عناصری است که شخصیت ملی، اجتماعی، فرهنگی و در یک کلام روح یک ملت را می سازد و از سایر ملتها متمایز گردانیده و شخصیت مستقل، جدا و منحصر به فرد به آن می بخشد. اگر در ارگانسیم اجتماعی یک ملت تعادل و روابط صحیح و سالم برقرار باشد آن ملت از شخصیت متعادل و سالم برخوردار خواهد بود و در حرکت جمعی دچار مشکل نگردیده و در تمام عرصه ها می تواند به خلق تمدن و فرهنگ دست بزند.

بر این اساس، وفاق ملی و هبستگی اجتماعی از جمله شرایط بنیادین برای تعامل سازنده و دستیابی به آرمانها و مصالح عام اجتماعی به شمار می رود. وجود کشمکش های مداوم و جنگ همه علیه همه، تهدید جدی برای بقاء و ادامه حیات هر جامعه ی محسوب می شود.

اهداف و آرمانهای مشترک از دیگر نیازهای اساسی هر نظام اجتماعی است. اگر اعضای یک جامعه هر کدام هدفهای گوناگون را در پیش گیرند، هرج و مرج ناشی از آن تعادل اجتماعی را از بین خواهد برد. از این رو، عزم همگانی توسعه اجتماعی به طور مستقیم متاثر از رویکردها و آرمانهای مشترک هر جامعه است. در این که چه عناصری زیر ساختهای یگانگی اجتماعی را شکل می دهد، دیدگاههای مختلفی ارائه شده است. دورکیم بر وجدان جمعی (کوزر، ۱۹۱۰) و پارسونز بر نظام فرهنگی (پترز: ۱۳۸). تاکید می کند. از نظرگاه این نوشته، بحران هویت در جامعه افغانستان که سالهای متمادی بر این کشور سایه افکنده، به علت ترجیحات و الگوهای قومی و قبیله ای در مناسبات اجتماعی جامعه و فقدان هویت اسلامی بوده است. به طور که دین نیز تبدیل به ایدئولوژی قومی و قبیله ای گردیده است. این «قلب ماهیت دین» مانع اساسی در جهت انجام کارکردهای وحدت بخش دین بوده است. از این رو، تنها راهکار برای رسیدن به وفاق اجتماعی توجه به هویت اسلامی و آموزه های نجات بخش قرآن است. این مقاله، ضمن معرفی دلایل منازعه از منظر قرآن، راهکارهای حل آن را نیز از قرآن مطرح نموده و معتقد است که تنها راه حل منازعات سیاسی کشور بازگشت دوباره به قرآن است. لذا کوشیده برای حل منازعات سیاسی کشور الگوهای را از قرآن مطرح ساخته و توجه به هویت اسلامی را به عنوان مهمترین الگو از قرآن معرفی نماید.

محور اول مفاهیم و کلیات

۱. تعریف منازعه

منازعه در لغت از ریشه نزع (به معنای جذب)، از باب مفاعله و به معنای مجاذبه می‌باشد. در معجم مجمع البحرین منازعه را به مجاذبه در خصومت معنی نموده و تنازع را به معنای تخاصم گرفته است. (فخرالدین الطریحی، ۱۴۳۰/۲۰۰۹ م: ص ۱۲۵۹)

معجم مفردات الفاظ قرآن نیز، منازعه و تنازع را به معنای مجاذبه گرفته و مراد از مجاذبه را مخاصمه و مجادله ارزیابی نموده است (سمیح عاطف الزین، ۱۴۲۲/۲۰۰۱ م: ۸۷۱) بنابراین منازعه در لغت به معنای خصومت میان افراد یا گروه‌هاست.

منازعه در اصطلاح به وضعیتی اشاره دارد که در آن، گروه انسانی معینی (خواه قبیله‌ای، قومی، زبانی، فرهنگی، مذهبی، اقتصادی-اجتماعی، سیاسی، و یا غیر آن) با گروه‌های انسانی معین دیگری به دلیل ناسازگاری واقعی یا ظاهری اهدافشان، تعارضی آگاهانه داشته باشند (دونرتی، ۱۳۸۴: ۲۹۶) لوئیس کوزر منازعه را چنین تعریف می‌کند: «مبارزه‌ای بر سر ارزش‌ها و مطالبه منزلت، قدرت و منابع نادر که در آن، هدف هریک از طرفین خنثی کردن، صدمه زدن و یا نابود ساختن رقبای خویش است (۳: ۱۹۵۶، COSER) در واقع، منازعه کنش متقابل انسان‌ها با یکدیگر است و خصلت جمعی دارد و شامل مبارزه افراد با محیط فیزیکی شان نمی‌شود.

منازعه پدیده جهان شمول بوده و دائماً در درون جوامع رخ می‌دهد. البته لزوماً پدیده بدون وقفه و با اداری شدت یکسانی هم نیست. بسیاری از جوامع، چه به لحاظ داخلی یا به لحاظ خارجی، ادواری از صلح نسبی را تجربه کرده‌اند. با این حال، نوعی از منازعه خفیف، آرام و تقریباً نامرئی همواره در جوامع (حتی به ظاهر صلح آمیز) وجود داشته است.

در خوش بینانه ترین حالت، رفتار جنایی افراد نوعی منازعه خشونت آمیز تلقی می‌شود. اما همان طور که در فوق اشاره شد، منازعه لزوماً در قالب رفتار خشونت آمیز ظاهر نمی‌شود بلکه امکان دارد صورت‌های دیگری به خود بگیرد. سیاست به خودی خود می‌تواند فرآیندی برای حل منازعات باشد.

۲. تعریف سیاست

سیاست به اداره شهر تعبیر شده است که خود از واژه یونانی politics در زبان انگلیسی به معنای شهر گرفته شده است. در فارسی برای این واژه معانی گوناگونی ذکر کرده‌اند، از جمله حکم راندن، اداره کردن امور مملکت، عدالت و داوری (معین: ۷۴۱) لغت دانان عرب در تبیین معنای کلمه سیاست می‌نویسند: «ساس الناس سیاست» تولى ریاستهم و قیادتهم؛ به سیاست قوم خود پرداخت؛ یعنی رهبری و مدیریت آنان را پذیرفت. همچنین در معنای سیاست آمده است: «القیام علی الشیء بما یصلح؛ اقدام به

کاری براساس مصلحت. با توجه به معنای لغوی واژه سیاست می توان معنای ریاست، رهبری، هدایت و مدیریت را در تعریف سیاست اخذ کرد.

در اصطلاح، سیاست به قدرت تعریف شده است. هارولد لاسول می گوید: «سیاست عبارت است از این که چه کسی، چه چیزی را، چه موقع و چگونه به دست می آورد.» (تنسی، ۱۳۷۹: ۱۹)

برنارد کریک در این باره می گوید: «سیاست عبارت است از شیوه اداره جوامع جدای از یگدیگر به کمک فرایندی از گفت گویی آزاد و بدون کار و خشونت ناروا.» (پیشین: ۲۰)

امام خمینی در تعریف سیاست می فرماید: «سیاست به معنای این است که جامعه را راه ببرد و هدایت کند به آن جای که صلاح جامعه و صلاح افراد هست. این در روایت ما برای نبی اکرم با لفظ سیاست ثابت شده است. در آن روایت هم هست که پیامبر اکرم مبعوث شد که سیاست امت را متکفل باشد.» (امام خمینی، ۱۳۶۹: ۲۱۶)

محمد تقی جعفری سیاست را عبارت از «مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان ها در مسیر حیات معقول می دانند.» (جعفری، ۱۳۷۹: ۴۱)

برخی از نویسندگان باور دارد که برای سیاست تعاریف گوناگون ارائه شده. اما همه این تعاریف را می توان در چارچوب دوپارادایم "قدرت محور" و "هدایت محور" دسته بندی کرد. در فرهنگ اسلامی، رهبری و امامت عبارت است از سیاستی که اساس آن متکی به روحی بوده که شامل همه روابط انسانی می گردد و بنیادها، نهاد ها، روابط اجتماعی، آراء، عقاید، فرهنگ، اخلاق، بینشها، سنتها، خواسته ها و به طور کلی روابط فرد با فرد، فرد با خدا، فرد با خود و فرد با طبیعت را سمت و سوی الهی می دهد. (لک زایی، پیشین: ۳۶)

۳. تعریف منازعه سیاسی

با تعریف منازعه و سیاست، دور نمایی از تعریف منازعه سیاسی بدست می آید. منازعه سیاسی به وضعیتی اطلاق می شود که گروه انسانی معینی با گروه انسانی معین دیگری بر سر کسب، حفظ، توزیع قدرت و اداره کشور مناقشه عمیق و ممتد داشته و هر کدام از طرفین با شیوه خشونت آمیز تلاش کنند با استفاده از شیوه توسل به زور تعارض موجود را بر طرف نمایند.

مراد از طرفین منازعه، در روابط بین الملل دولت ها و در روابط داخلی گروههای داخلی درگیر می باشند. مراد از منازعه در بحث ما منازعه داخلی است که در آن، گروههای داخلی بر سر کسب، حفظ، توزیع قدرت و اداره کشور مناقشه دارند. چنان که در بحث افغانستان این منازعه میان دولت قانونی موجود و مخالفین دولت از سوی دیگر، جاری و ساری است.

محور دوم: علل منازعه از منظر متفکران غربی

۱. شکاف‌های اجتماعی-اقتصادی

این نظریه، منازعه را تابعی از فقر تلقی می‌کند که در آن، نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی سائقه‌های پرخاشگرانه ناشی از ناکامی و محرومیت را شعله‌ور می‌سازد. هر زمان که شکاف میان میزان انتظارات و مطلوب و میزان ارضای نیازها در بین تعدادی از مردم محقق شود، شرایط لازم برای وقوع منازعه گسترده اجتماعی داخلی فراهم خواهد شد. براساس نظریه بریتون، انقلاب زمانی اتفاق می‌افتد که شکاف میان توزیع قدرت سیاسی و توزیع قدرت اجتماعی در داخل یک جامعه غیر قابل تحمل گردد. نارضایی از نحوه تقسیم بازده اقتصادی، اعتبار اجتماعی و قدرت سیاسی افزایش می‌یابد. ارزش‌های سنتی آشکارا مورد تردید قرار می‌گیرند. روشنفکران از نظام بیگانه می‌شوند و به تدریج از وفاداری به نظام فاصله می‌گیرند. نخبگان حاکم نیز اعتماد به خویشان، به باورها و به توانایی‌های خود برای مدیریت و حل مسائل جامعه را از دست می‌دهند. در نهایت، ابزارهای کنترل اجتماعی به ویژه پلیس و ارتش از هم متلاشی شده یا به نظام پشت می‌کنند. (Crane Brinton, ۱۹۳۸)

دانشمندان علوم اجتماعی معاصر استعداد بالای بروز منازعه در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را تابع ناکامی گسترده‌ای می‌دانند که ریشه آن به محرومیت اقتصادی باز می‌گردد. تدریجاً گسترده‌تر می‌کند که پیش شرط ضروری برای بروز منازعه مدنی محرومیت است.

۲. نوسازی اجتماعی-اقتصادی

این نظریه، منازعه را تابع توسعه و تغییر اجتماعی می‌داند. جیمز روزنا ادعا دارد که هر چه دگرگونی اجتماعی سریع‌تر رخ دهد احتمال بروز خشونت درون اجتماعی نیز بیشتر خواهد شد (Rosenau, ۱۹۶۴: ۱۱۹). چنان که کرین بریتون باور دارد که انقلاب به احتمال قوی، فرزند امیدواری است و نه نومی‌دی. چنان که به باور بسیاری از تحلیل‌گران، علت انقلاب فرانسه فقر حقرات نبود بلکه رشد اقتصادی بی سابقه‌ای بود که فارغ از رشد سیاسی تحقق یافته بود. در چنین وضعیتی، برخی از گروه‌های مردم امکان دارد در اثر تغییرات نامتقارن احساس ناکامی نمایند. چرا که شکاف بین آنچه می‌خواهند و آنچه به دست می‌آورند، تطابق ندارد و در واقع، مزایای توسعه را در ذهن تصور می‌کنند و وضع خود را با دیگران (در داخل جماعت، کشور و جهان) مقایسه می‌کنند. پس از مقایسه، اگر دریافت که سهمی اندکی از توسعه اجتماعی-اقتصادی دارد، به سوی خشونت و منازعه کشیده خواهد شد؛ و این شکاف در نقطه مذکور چنان خواهد شد که انقلاب رخ خواهد داد. دیویس هم باور دارد: اگر جامعه که برای مدتی طولانی در مسیر پیشرفت قرار داشته به ناگاه عقبگردی را در فرآیند اقتصادی تجربه کند، خطر منازعه انقلابی حادثتر خواهد شد. (James C. Davies: ۶)

۳. سائق‌های ایدئولوژیک

این نظریه، منازعه را تابعی ساختارهای ایدئولوژیک می‌داند. ایدئولوژی‌ها چارچوب‌های آگاهی هستند که تفسیری از جهان را به منظور عمل بر طبق آن در اختیار انسان‌ها قرار می‌دهند. ایدئولوژی سیاسی، نظام کم و بیش یکپارچه‌ای از ارزش‌ها و هنجارهای ریشه‌دار در جامعه است که افراد و گروه‌ها به منظور ترویج آرزوها و آرمانهایی که در زندگی اجتماعی برای آنها ارزش قائلند، در سطح سیاسی منتشر می‌کنند. (ندرابرت گر. ۱۳۸۸: ۲۴۴) هر زمان که افراد و گروه‌ها هنجارها و ارزش‌های نظام حاکم را مخالف باورها و ساختارهای ایدئولوژیک خود ببینند، مستعد عقاید جدیدی می‌شوند که به بروز منازعه می‌انجامد. در واقع، نظام‌های عقیدتی انسان‌ها از جمله ایدئولوژی‌های سیاسی آن‌ها با هنجارهایی در باره مطلوبیت خشونت سیاسی همراه می‌شوند و هر قدر تنش‌ها و تعارضات اجتماعی شدیدتر باشد، ایدئولوژی‌های سیاسی مبین آن‌ها افراطی‌تر خواهند بود. ایدئولوژی‌ها، شعارها و شایعه‌های متنوع می‌توانند مردم را برای خشونت سیاسی بسیج کنند. چرا که ایدئولوژی‌ها نقش هدایتی و توجیهی برای منازعه‌کنندگان دارند. هر انقلاب و منازعه‌ای مبتنی بر اصل راهنمایی-برنامه‌ها، فلسفه‌ها، شهادت‌طلبی‌ها و آموزه‌هاست که برای کارگزاران ضرورت انکار ناپذیر دارد. به نظر می‌رسد منازعه برخاسته از سائق‌های ایدئولوژیک نسبت به عوامل دیگر، عمیق، طولانی، خطرناک و ریشه‌دارتر است. چنان که امروزه کشش‌های ایدئولوژیک در جهان اسلام و به ویژه افغانستان قوی‌ترین عامل در امر ایجاد و تعمیق منازعه به شمار می‌رود.

محور سوم: علل منازعه از منظر قرآن

قرآن کریم به ظرافت تمام، آسیب‌ها و آفت‌های که همگرایی و انسجام را تهدید می‌کند و از نظرگاه قرآن به عنوان ریشه‌های تفرقه و نزاع مورد شناسایی واقع شده‌اند، به دو گروه درونی و برونی تقسیم می‌شوند:

الف) ریشه‌های درونی منازعه

مرحوم شهید صدر حبّ ذات را از مهمترین عناصر منازعات سیاسی و اجتماعی بر می‌شمارد و تأکید می‌کند که خود دوستی ریشه تمام غرایز بشری است. این غریزه انسان را از یک سو به زندگی و تأمین نیازهای مادی و معنوی و از دیگر سو، به انواع منازعات سیاسی و اجتماعی وامی‌دارد. (صدر. ۱۳۶۲: ۱۸۶-۱۹۴) توماس هابز نیز بر این باور است که ریشه تمام منازعات و کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی امیال درونی انسان است. به عقیده هابز منبع تمام منازعات به سرشت بد انسان‌ها بر می‌گردد. از دید وی، محیط زندگی انسانها یک محیط جنگلی و کاملاً طبیعی است که آدم‌ها در آن گرگ همدیگر هستند. این صفت از آن‌جا ناشی می‌شود که در نهاد انسان سه علت اصلی برای منازعه وجود دارد

نخست رقابت، دوم ترس و سوم طلب عزت و افتخار (توماس، هاین، ۱۳۸۷: ۱۵۸) اما قرآن کریم ریشه‌های درونی منازعات سیاسی و اجتماعی را به صورت روشمند در یک شبکه پیچیده و هماهنگ مطرح می‌سازد. به باور قرآن ریشه تمام فتنه‌ها و نزاع‌ها به دو چیز بر می‌گردد؛ یکی انحراف در جهان بینی و دیگری، انحراف در تمایلات و به تعبیری ایدئولوژی که در پی به مهمترین عوامل منازعات سیاسی از نظرگاه قرآن اشاره می‌شود.

۱. انحراف در عقیده

همان گونه که ایمان و اعتقاد راسخ به خداوند از ارکان همگرایی و صلح به شمار می‌رود، بی‌ایمانی و انحراف عقیده نیز عاملی مؤثر در نابودی این خصیصه اجتماعی است. چرا که بی‌ایمانی ظلمت است و ظلمت نه تنها عامل تفرقه است که به عداوت و منازعه نیز می‌انجامد. به همین دلیل امام علی (ع) همگرایی فاقد ایمان را از سطحی‌ترین همگرایی‌ها معرفی کرده است که با اندک بهانه‌ای به تفرقه می‌گراید: «ابناء الدنيا نزول لأدنی عارض» (آمدی، ۶، ۱۳۶) دوستی با دنیا زدگان با کوچکترین بهانه‌ای از میان می‌رود. قرآن در مورد کسانی که انحراف در عقیده دارند چنین می‌فرماید: «مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعْبًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (روم/ ۳۱ و ۳۲)؛ انسان‌های با ایمان همواره به سوی او باز می‌گردند، از او پروا می‌کنند، نماز را اقامه می‌کنند و از مشرکان نیستند. مشرکانی که عمل‌شان تفرقه در دین و گروه گروه شدن هستند. این آیه مسلمانان را بر حذر می‌دارد از این که همانند مشرکان، بدلیل پیروی از هوای نفس و خود پرستی، در دین‌شان فرقه فرقه شوند. از همین رو، تعبیری همچون «فرقوا»، «شعباً» و «حزب» را به کار می‌برد (موتقی، ۱۳۷۰: ۱، ۶۲)

۲. تحجرگرایی و جزم‌انگاری

واقعیت‌های عینی تاریخ نشان از آن دارد که کسانی که از همگرایی‌گریزان و همواره بر طبل نزاع کوبیده‌اند، کسانی بوده‌اند که باورهای خود را مطلق می‌انگاشتند و دیگران را تخطئه می‌کردند. گاهی این پندار چنان قداست هم یافته‌اند که طرفدار این طرز تفکر هرگز راضی به شنیدن سخن طرف مقابل نمی‌شوند. بدتر از همه این که، حتی راضی نیستند باورهای خود را با قرآن و سنت سنجیده و محک بزنند. این رفتار تحجرگرایانه، برخورد نادرست قوم نوح را تداعی می‌کند که در هنگام رویارویی با حضرت نوح، انگشتان خویش را در گوش‌های خود فرو می‌بردند و ردای خویش را بر سر می‌افکندند. قرآن در این رابطه می‌فرماید: «وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْصَمُوا وَتَآبَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا»؛ (نوح/ ۷) و من هر زمان آنها را دعوت کردم که سخن درست را

پذیرد، آنها انگشتان خویش را در گوش های خویش قرار داده و با لباس هایشان خود را می پوشانند و در مخالفت خود اصرار می ورزیدند و به صورت متحجرانه استکبار ورزیدند.

مطابق این بیان قرآن، استکاف قوم نوح از قبول سخن درست، بدان دلیل بود که می ترسیدند سخنان روشنگرانه و آتشین حضرت نوح در روح منجمد آنان اثر کند و آنان را به تردید در باورهای خود بکشاند. بدیهی است که همگرایی و اجتناب از نزاع و تفرقه در نزد طرفداران این طرز تفکر، به معنای دست کشیدن طرف مقابل از باورهای خود است، در حال که همگرایی و انسجام به این معنا هرگز امکان پذیر نیست و محقق نخواهد شد؛ چرا که انسجام به این معنا بر خلاف منطق الهی و طبیعت بشر است.

۳. جهل و نادانی

بدون تردید، نادانی از ریشه های اصلی منازعات و منبع مهم تیرگی روابط انسان ها به شمار می رود. قوم گرای افراطی، تعصب های مذهبی، فرقه گرایی، تحجر و جزم اندیشی و در نهایت، تنش ها و دشمنی های انسان ها به نوعی با جهل و ناآگاهی ارتباط وثیقی دارد. قرآن کریم در جایی، عدم پذیرش قرآن از سوی مشرکان را ناشی از جهل تلقی کرده و فرموده: *بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَكَمَا يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ*: (یونس ۳۹) مشرکان چیزی را تکذیب کردند که از آن آگاهی نداشتند و هنوز واقعیتش برایشان روشن نشده بود. فرجام کار ظالمین را که قرآن را تکذیب کردند بنگرید.

۴. نژادپرستی

یکی از عوامل مهم که پراکندگی و در نهایت منازعات سیاسی و اجتماعی را بدنبال دارد، نژاد پرستی است. در واقعیت های تاریخی و از جمله کشور افغانستان نیز، نژاد گرایی از منابع اصلی و اجتماعی بوده است. نژادپرستی آن است که قومی یا گروهی با تکیه بر زبان، نژاد، خاک و خون، ملت و تبار خویش را از دیگران برتر بدانند و دیگر ملت ها را با باد تحقیر بگیرند. چنین نگاهی به صورت طبیعی تفرقه و نزاع را اجتناب ناپذیر می سازد و به همین دلیل در پیشگاه عقل و دین مورد نکوهش قرار گرفته و محکوم گردیده است. جوامعی که ساختارها و تصمیم سازی هایش بر اساس نژاد و تفکر برتری نژادی سامان می یابد، به طور اجتناب ناپذیری تعارضات نژادی و ملیتی را بدنبال خواهد داشت.

پدیده ی نژاد پرستی در واقع نشئت گرفته از اندیشه یهود است که خود را ملتی برگزیده معرفی می کنند. قرآن در این زمینه می فرماید: *«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»*: (جمعه/۶) بگو ای یهودیان اگر گمان می کنید که فقط شما دوستان

خداید نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گویند.

علاوه بر این که خود را قوم برگزیده معرفی می کند، نعمت های بهشتی را نیز تنها از آن خود می داند و دیگر نژادها را از آن محروم می داند.

۵. پیمان شکنی

در متون دینی، وفای به عهد از جایگاهی رفیع برخوردار است. تا جایی که اگر با کافران هم پیمان بستی، ملزم هستی تا زمان که آنان اقدام به پیمان شکنی نکرده، باید وفادار بمانی. چرا که پایبندی به پیمان ها و عهدها، احساس امنیت و اعتماد را افزایش می دهد و در نهایت، بسترهای همگرایی و ثبات سیاسی و اجتماعی را فراهم می سازد. در حال که در مقابل، عهدشکنی و پیمان ستیزی، پایه های اعتماد اجتماعی را متزلزل و در نهایت، زمینه های بدبینی و نزاع را فراهم می سازد. حکومت در اندیشه اسلامی یک عهد و یک مسئولیت است. مسئولان باید به مسئولیت های حکومتی خود پایبند باشند، تا اعتماد اجتماعی به عنوان یک سرمایه اجتماعی موجبات امنیت و ثبات سیاسی را فراهم آورد. اگر حاکمان در لایه های قدرت به پیمان خود عمل نکنند، تفرقه و نزاع را در پی خواهد داشت. قرآن در جایی وفای به عهد را به عنوان یک امر لازم تأکید می کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَيْمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرِ مُجْلَى الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ؛ (مانده/۱) ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمان های خود وفادار باشید. در جای دیگر وفای به پیمان را به عنوان یک مسئولیت مطرح می کند: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء/۳۴) بر شما لازم است که به پیمان خود وفا کنید، چرا که پیمان یک مسئولیت است. بر اساس تأکیدات قرآن مبنی بر لزوم وفای به پیمان، جایی برای تردید باقی نمی ماند که عهدشکنی نقش مهمی در بروز تعارضات سیاسی و اجتماعی دارد.

۶. دشنام و القاب زشت

اسلام دین ادب و کرامت است و هرگونه بی ادبی و از جمله ناسزاگویی ولو به دشمن را به شدت منع کرده است. اگر ناسزاگویی به دشمن در منطق اسلام مورد نهی باشد، به برادران مسلمان از واضحات خواهد بود. چرا که کمترین پیامد دشنام آن است که بذر دشمنی و کینه را در میان مردم می کارد و در نهایت، همگرایی جامعه توحیدی را به سمت تفرقه و نزاع می کشاند. قرآن در همین زمینه می فرماید: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ (انعام/۱۰۸) به معبود کسانی که غیر خدا را می پرستند، دشنام ندهید. مبدا آنها نیز از روی ظلم و جهل، خدا را دشنام دهند. این چنین زینت دادیم عمل هر امتی را سپس بازگشت همواره به سوی اوست و آنها را از آنچه عمل می کنند آنگاه خواهم ساخت.

در جای دیگر قرآن کریم به شدت از خطاب با القاب زشت ممانعت می کند و می فرماید: يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُونَ قَوْمَ مَن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءَ مَن نِّسَاءَ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بَشَرِ الْأَسْمَاءِ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن كَفَرَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛ (حجرات/۱۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از این‌ها بهتر باشند. و نه زنان، زنان دیگر را. و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفر آمیز بگذارید و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستم‌گردد.

مطابق ظاهر گفته قرآن، حکم مذکور اختصاص به افراد ندارد، بلکه گروه‌های اجتماعی مختلف و حتی پیروان مذاهب را نیز پوشش می‌دهد. به راستی اگر اسلام و آموزه‌های آن را به عنوان مجموعه به هم پیوسته ابتدا دریافت و سپس به آن‌ها عمل شود، آیا جایی برای نزاع سیاسی و اجتماعی باقی می‌ماند؟

۷. تظاهر و فریب

در منظومه فکری اسلام، همگرایی و ثبات سیاسی و اجتماعی به عنوان یک اصل مورد توجه است. از این رو، با هر عامل که این اصل را مورد تهدید قرار دهد، به شدت مبارزه کرده است. چرا که وحدت سیاسی و اجتماعی که مطلوب همه جوامع و دغدغه تمام نخبگان سیاسی و فکری است، به عنوان یک پیمان الهی و وظیفه‌ای سیاسی و اجتماعی است. نفاق و دورویی به عنوان یک رفتار تهدید آمیز که در پی تخریب این پیمان است، به شدت مورد نکوهش واقع شده است. چرا که رفتار منافقانه نه تنها با همگرایی تناسبی ندارد، که با آن در تضاد کامل است. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ فَيَلْبِسُونَ قُلُوبِهِمْ مَّرَضًا فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ؛ (بقره/۹ و ۱۰) منافقان رفتار منافقانه با خدا و اهل ایمان می‌کنند؛ در حال که آن‌ها خود را فریب می‌دهند اما نمی‌فهمند. قلوب آنان مریض است و نسبت به آنچه انجام می‌دهند، عذاب دردناکی خواهند داشت. آنان مفسدند اما شعور ندارند.

محور چهارم: الگوی قرآنی حل منازعات سیاسی

مرحوم شهید صدر می‌گوید: اسلام از ناحیه مشکلی که در روابط انسان‌ها وجود دارد، دارای یک دید بسیار وسیع و عمیق بوده که از یک سو محدود به یک نوع تعارض نیست و از سوی دیگر، هیچ‌گاه تناقض‌های دیگر را از نظر دور نداشته، بلکه همه صورت‌های تناقض را در طول تاریخ در نظر می‌گیرد و آن‌ها را از ریشه موشکافی می‌کند و یک حقیقت را از آن‌ها بیرون می‌کشد. روح مشترک همه آن‌ها را پیدا می‌کند و آنگاه همه آن‌ها را به تناقضی ریشه‌دارتر مربوط می‌سازد که عبارت از جدال درونی در خود انسان است (شهید محمدباقر، صدر، ۱۳۸۱: ۲۱۴) رسالت اسلام در دو سطح - تعارضات اجتماعی

و جدال درونی - آن است که از یک طرف با منازعات سیاسی و اجتماعی مبارزه نماید و از سوی دیگر در همان وقت، قبل و بعد از آن، جدال درونی انسان را حل نماید. در این فرایند، تمام تلاش اسلام آن است که بر اساس گزاره «پیشگیری آسان‌تر از درمان است» جدال درونی انسان را رفع و دفع نماید تا از آن طریق و به راحتی بتواند منازعات سیاسی و اجتماعی را از ریشه بخشکاند. چرا که به باور قرآن، اگر جدال درونی را به حال خود رها ساخته و تنها به کمک قوانین منازعات اجتماعی را حل نماییم، در واقع به صورت یک کار روبنایی نیمی از وظایف خود را انجام داده‌ایم. نیمی که در حقیقت خود جلوه و برونداد تعارضات درونی است. این کار نیمه تمام سبب می‌شود که هر لحظه تعارضات سابق که به طور موقت و توسط قوانین رفع شده بود، دوباره سر بر آورد. از این رو، اسلام سعی کرده در جهت حل و رفع مبنایی و ریشه‌ای منازعات سیاسی و اجتماعی یک راه حل واقع‌بینانه و دقیق که حالت پیشگیرانه دارد، پیشنهاد بدهد. راه حل که در هر دو سطح بیرونی و درونی کارآمدی دارد. راه حل که از آن تحت عنوان جهاد اکبر و جهاد اصغر یاد می‌شود. جهاد اکبر عبارت است از جهاد برای تصفیه باطن از جدال داخلی بنیادی؛ اما جهاد اصغر عبارت است از جهادی که هرگونه تعارض اجتماعی و سیاسی را از میان بردارد. بنابراین، ضروری است تا طرح قرآن جهت پیشگیری از بروز منازعات سیاسی و اجتماعی و مهار آن مورد ارزیابی واقع شود.

الف) طرح محتوایی یا اصل پیشگیری از منازعه

جهاد اکبر که بزرگترین نوع جهاد و مهمترین طرح اسلام برای پیشگیری از وقوع جدال‌ها و تعارضات اجتماعی است، نقش بنیادینی در جلوگیری و مهار منازعات سیاسی و اجتماعی ایفا می‌کند. چرا که مطابق این اصل قرآنی، ساختن، تهذیب نفس و تربیت انسان مورد تأکید اسلام است. اسلام با تربیت انسان‌ها و کارگزاران که مبنای تشکیل جامعه انسانی است، انسان‌های ساخته شده تحویل جامعه بشری می‌دهد. انسان‌های ساخته شده در حوزه‌های فردی و اجتماعی و به ویژه مدیریت کلان جامعه، رفتارهای خود را مطابق آموزه‌ها و برنامه‌های قرآن عیار می‌کنند. این از شگفتی‌های قرآن است که ابتدا انسان‌ها را در حوزه فردی و به قول طباطبایی در سطح قبل‌الاجتماع می‌سازد و کاملاً او را آماده می‌سازد تا هرگاه وارد کارها و حوزه‌های اجتماعی شوند، منشأ شر و نزاع سیاسی و اجتماعی نشوند. اسلام به این هم اکتفا نکرده و برای مهار آن قوانینی را در قالب شریعت برای بعد‌الاجتماع طراحی کرده و احکامی را در قالب بایدها و نبایدها به او متوجه کرده که در برابر بایدها به او ثواب داده می‌شود و در برابر نبایدها عقاب دنیوی و اخروی را شامل حال او می‌کند (ر.ک: علامه طباطبایی: ۲، ۱۱۷) دقیقاً از همین جاست که اهمیت و جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در اسلام روشن می‌شود. اگر کارکرد چهارگانه دین را به موضوع مورد نظر اضافه کنیم، اهمیت آن اصل بیشتر روشن می‌شود.

بدین معنی که دین آمده تا روابط انسان را با چهار حوزه روشن کند: رابطه انسان با خودش، رابطه انسان با خدا، رابطه انسان با اجتماع و رابطه انسان با طبیع. در مورد تنظیم رابطه انسان با خودش، دین رسالت خود را با دو اصل اعتقادات و اخلاق به انجام رسانده، همان گونه که در حیطه تنظیم روابط انسان با اجتماع، با اصل شریعت و احکام به مدد انسان‌ها آمده است. از این رو دو اصل تربیت و تعلیم را از اساسی‌ترین راهکار برای پیشگیری از منازعه مورد تأکید قرار داده است. بر این اساس، در حوزه تذکیر و تربیت از اصولی همچون اصول اعتقادات بهره گرفته و معتقد است مبداء شناسی، راهنما شناسی و فرجام شناسی کارآمدی بالایی در پیشگیری از جدال‌ها داشته است. زیرا ایمان به خدا، روز رستاخیز و رسالت انبیای الهی، رفتار مناسب با خود را تولید می‌کند و به کنش جمعی انسانها سمت و سوی خاصی می‌بخشد. از سوی دیگر، با استفاده از اصل اخلاق کوشیده رفتار انسانها را بر مدار یک نظم معقول تنظیم و آنها را به خود شناسی و بعد به خود سازی سوق داده و در نهایت از بروز هرگونه منازعه جلوگیری نماید. از جانب سوم، اسلام معتقد است میان علم و آگاهی و میزانی از صلح و ثبات رابطه وثیقی وجود دارد. شاید کسی پیدا نشود که واجد عقل سلیم باشد و اهمیت علم را در ایجاد صلح و آرامش نایده بگیرد. به روایت تاریخ، جوامعی واجد ثبات سیاسی و اجتماعی بوده‌اند که از نعمت علم و آگاهی برخوردار بوده‌اند. در مقابل، جوامعی که از نعمت علم و آگاهی به میزان کمتری برخوردار بوده، ثبات کمتری داشته‌اند. در هر برهه‌ای از تاریخ، هر اندازه به دانش توجه شده؛ به همان اندازه در سایه صلح به پیشرفت دست یافته و جامعه شاهد دگرگونی‌های مثبت اجتماعی بوده است. دانش در قالب نخبگان، تکنولوژی، فرهنگ جامعه و تعلیم و تربیت مطرح است. اسلام آیینی است که بیش از هر مکتب دیگری به دانش و دانش اندوزی توجه و تأکید شده است. اسلام از یک سو به فراگیری دانش فرا خوانده و آن را یک واجب شرعی تلقی کرده و از سوی دیگر به نوشتن، پرسش، مباحثات علمی، تأمل در آیات الهی، نگه‌داری نوشته‌ها و کتاب‌ها ترغیب کرده است. صرف نظر از آیات متعدد قرآن و سوره‌ی بنام قلم، روایاتی فراوانی در باب علم و علم اندوزی وارد شده است. تأکید اسلام علاوه بر علم اندوزی همواره آن بوده که آن را به دیگران نیز بیاموزند. زیرا تنها در سایه علم و آگاهی است که می‌توان به صلح و ثبات دست یافت و از بروز هرگونه منازعه جلوگیری نمود.

ب) طرح شکلی و روشی یا اصل مهار و حل منازعه

قرآن روشهایی را در کنار توجه به روش محتوایی به عنوان طرحهای روبنایی برای دستیابی به صلح و حل منازعه مورد تأکید قرار داده تا در صورت بروز منازعه بتواند آن را مهлад نماید.

شیوه قرآنی در حل منازعه و تحقق بخشیدن به صلح، دعوت و اندرز نیکوست؛ چرا که این ابزار بر پایه مخاطب قرار دادن فطرت انسانی و احساسات پاک انسان و چیره شدن خرد، منطق و اخلاق بر هوس و مسلط شدن مصلحت حقیقی و همگانی بر مصلحت آنی و فردی است. قرآن می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (النحل: ۱۲۵)» با حکمت و اندرز نیکو به راه خدا دعوت کن و با آنان به {شیوه‌ای} که نیکوتر است مجادله نما. مفهوم و منطوق آیه شریفه آن است که در صورت بروز هر نوع تخاصم در سطح کشور و دولت، باید از راهبرد دعوت حکمت آمیز و موعظه حسنه با روش جدال احسن استفاده نماید. رسول گرامی اسلام با استفاده از همین روش توانست جامعه وحشی عرب جاهلی را به جامعه مدنی تبدیل نماید.

۲ سازش و کوششهای پسندیده

شیوه سازش و تلاشهای نیکو از ابزارهای ارزنده‌ای دیگری است که اسلام برای حل منازعات سیاسی و اجتماعی و ایجاد صلح و ثبات بر آن تأکید می‌ورزد. چرا که این کوششها می‌خواهد بر خرد و منطق انسانی تکیه کند تا احساسات و خشم را کنترل نماید و برای مهار این احساسات از فشارهای ادبی، اخلاقی و روانی بهره گیرد تا حقیقت و مصلحت طرفین نزاع را بشناسد. قرآن کریم در موارد عدیده‌ای بر این شیوه تأکید کرده و مردم را در سطوح مختلف به عملی کردن این شیوه فرا خوانده است:

الف) در سطح اختلافات فردی و خانوادگی می‌فرماید: «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا» (نساء/۳۵) اگر از جدایی میان آنها بیم دارید، پس داوری از خانواده آن {شوهر} و داوری از خانواده آن {زن} تعیین کنید. اگر سازگاری دارند، خداوند میان آن دو سازگاری خواهند داد.

ب) در سطح اختلافات گروهی و قبیله‌ای از گروههای مؤمن می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَأْتُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (حجرات/۴۹) در حقیقت مؤمنان باهم برادرند. پس میان آنان سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید.

ج) در سطح درگیری میان گروه مؤمن و دشمنان او می‌فرماید: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (انفال/۸) اگر به صلح گراییدند، تو نیز بپذیر و بر خداوند توکل کن که او شنوای داناست.

۳ اجتناب از گمان و تکیه بر یقین در حل رویدادها

تاریخ گواهی می‌دهد که بسیاری از نابسامانی‌ها و خصومت‌ها ناشی از تکیه کردن به گمان‌ها و اظهارنظرهای دروغین بوده است. از این رو قرآن کریم تأکید می‌کند که در شناخت حقایق باید بر

آگاهی و گواه تکیه کردن نه گمان‌ها و احتمالات و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُكُمْ عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (حجرات/۶)» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی خبر آورد، نیک واری کنید. مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و {بعد} از آنچه کرده‌اید نادم شوید.

۴. عفو و گذشت

عفو و گذشت یکی دیگر از ابزارهای بسیار راهبردی اسلام است که برای ایجاد صلح و ثبات اهمیت زیادی دارد. این اصل و روش، از اصل توبه و آمرزش الهی ناشی شده که خداوند به بنده خود فرصت جبران می‌دهد تا به راه حق و صواب بازگردد و در نتیجه اصلاح و هدایت شود. اگرچه اسلام برای برداشتن اختلاف ابزارهایی همچون مجازاتی نظیر حدود، تعزیرات، قصاص و مقابله به مثل را در جرایم فردی و اجتماعی وضع کرده؛ اما استثنایی در این مجازاتها قایل شده که همان اصل عفو و گذشت باشد. به همین دلیل اسلام از مردم خواسته که به این اصل استثنایی عمل نمایند. قرآن چنین می‌فرماید: «وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (شوری/۴۰)» جزای بدی مانند آن، بدی است. پس هر که گذشت نماید و نیکوکاری نماید، پاداش او بر {عهده} خداست. به درستی که خدا ظالمین را دوست ندارد. در جای دیگر فرمود: «وَيُعْفُوا وَيُصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (نور/۲۲)» باید عفو و گذشت نمایند، مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشايد؟ و خدا آمرزنده و مهربان است. آیات عفو و گذشت در قرآن بسیار است که به دو نمونه اشاره شد.

۵. امر به معروف و نهی از منکر

اصل امر به معروف و نهی از منکر از مهمترین ابزارهای است که اسلام برای مهار منازعه و تحقق همبستگی جامعه انسانی در چارچوب کارهای پسندیده و ایجاد صلح در میان مردم و به خصوص در موقعیت‌های منازعه به آن تکیه کرده است. در این جا صرفا به بیان چند آیه اکتفا می‌شود: در جایی مسلمانان را فرا خوانده که امتی باشند که دیگران را به نیکی دعوت نمایند: «وَلَنْتَكُنَّ مَنَّكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آل عمران/۱۰۴)» باید از میان شما گروهی {مردم را} به نیکی دعوت کنند و به کارهای شایسته وادارند و از زشتی باز دارند و آنان همان رستگارانند.

۶. ایستادن در برابر تجاوز

ستمگری، ظلم و تجاوز یکی از عوامل مهم منازعه و چندپاره‌گی است. به ویژه اگر این ستمگری از طریق وضع سیاسی و فرهنگی همگانی امت و عملی شدن طولانی آن در جامعه، به یک وضعیت

اجتماعی همگانی بدل شود. حال فرق نمی کند این ظلم از سوی حاکم مستبد انجام شود یا از سوی یکی از افراد امت بر حقوق یا اموال دیگران. اسلام برای رفع ظلم در این موارد میان حالت گروهی و فردی تفاوت قابل شده و تأکید کرده که راه بر طرف کردن ظلم اجتماعی همان پیکار است و راه رفع ظلم فردی همان قصاص، حدود و تعزیرات می باشد. قرآن در مورد ظلم اجتماعی می فرماید: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِنَاهِمُ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (حج/۳۹) «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، اجازه داده شده که پیکار کنند چرا که مورد ظلم واقع شده اند؛ و البته که خداوند بر پیروزی آنان تواناست.»

۸. اصلاح ذات البین

اسلام صلح را یک اصل ریشه دار و مهم در جوامع بشری می داند که حفظ آن موجب همبستگی بیشتر می شود. جنگ و جدال مغایر با وحدت کلی و برخلاف تعالیم اسلامی است. جنگ هایی که به بهانه های تعصب نژادی، قومی و دینی و یا برتری طلبی های اقتصادی و... اتفاق می افتد مردود است و به همین دلیل وقتی جنگ پیش می آید، توصیه به صلح و بازگرداندن جامعه به حالت همبستگی اجتماعی و دعوت به سازش در اولویت قرار می گیرد. اسلام اصالت را به صلح می دهد و به همین جهت هنگامی که بین مردم اختلاف بروز می کند، خداوند در قرآن کریم قبل از هر اقدامی آنان را با دعوت به اتخاذ موضع صلح و سازش می نماید. این امر از آن جهت است که از دید اسلام، طبیعی ترین حالت برای انسان صلح و همزیستی مسالمت آمیز با یکدیگر می باشد و از همین رو، توصیه می کند که در سایه اشتراکات میان عقاید و اندیشه های انسان ها، زمینه همزیستی و همکاری را فراهم سازد: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران/۶۴) «بباید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه نپرستیم... مقتضای فطرت پاک انسانی و عقل سلیم، ایجاب می کند که هر کس و هر دولت تا آنجا که بتواند باید به پیشبرد صلح در جامعه کمک نماید که حاصل این رفتار منصفانه نیز، صلح و اصلاح در جامعه انسانی در موقعیت منازعه است. بر این اساس، از نظر اسلام می توان صلح را در سه مورد قابل طرح دانست: الف) میان دو گروه از مسلمانان مانند: «إِنَّ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَلَوْا فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغْتِ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ» (حجرات/۹) «هرگاه دو گروه از مؤمنان باهم به نزاع و جنگ برخاستند، آنها را آشتی دهید. ب) میان مسلمانان و غیر مسلمانان مانند: «مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَّكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا» (نساء/۸۵) «کسی که شفاعت (تشویق و کمک) به کار نیکی کند، نصیبی از آن برای او خواهد بود. این آیه ضمن آنکه صلح را مجاز می شمارد، دلالت بر عمومیت (مسلمانان و غیر مسلمانان) نیز دارد و در عین حال به

صلح دهنده و عدهٔ ثواب و پاداش می‌دهد. ج) میان دو گروه از غیر مسلمان مانند: «إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» (النساء/۱۱۴) مگر کسی که (به این وسیله) امر به کمک به دیگران یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم کند، نیز افاده عموم دارد. با توجه به آیات مذکور و آیات دیگر که صلح را مطرح ساخته می‌توان گفت که رهیافت صلح، نه تنها مقوله‌ای نظری-ارزشی از دیدگاه اسلام است؛ بلکه با توجه به تعالیم قرآنی، یک رهیافت عملی نیز به شمار می‌رود. از همین رو تلاش برای استقرار صلح و آرامش، صرف نظر از منافع مترتب بر آن، امری است که فی نفسه در اسلام بر آن تکیه شده است. دعوت به صلح امر عام بوده و افراد غیر مسلمان را نیز در بر می‌گیرد. بنابراین اصلاح و تلاش برای ایجاد صلح، از نمادهای بارز امر به معروف، جهاد اصغر و مکانیزمی راهبردی برای مهار منازعه است.

۹. قانون و نظام حقوقی اسلام

قانون، شریعت و نظام حقوقی اسلام نماد دیگری از امر به معروف، جهاد اصغر و مکانیزمی قوی برای کنترل نزاع و ایجاد صلح است. هرگاه اصل اصلاح برای مهار منازعه نتیجه نبخشید، شریعت اسلامی و دستگاه قانونی اسلام اجرای قانون و شریعت را مورد توجه قرار می‌دهد و تأکید می‌کند که در صورت لجاجت منازعه‌گران، باید با آنها مبارزه کنید تا آنها به صلح گردن نهند: «فَأْتَبَعْتُمْ إِحْدَاهُمَا عَلَيَّ الْآخِرَىٰ فَمَا تَلَوُا لَأَتِيَنَّ بِنِعْمَتِي إِلَىٰ أُمَّرِ اللَّهِ (حجرات/۹)» هر کدام از پروسه صلح سرپیچی نماید، با آنها پیکار کنید تا به صلح در آیند. این از شگفتی‌های قرآن است که در حل و فصل هر موضوعی و به خصوص موقعیت‌های منازعه، مراتب امر به معروف و نهی از منکر را مورد توجه قرار دهد. ابتدا دستور به اصلاح می‌دهد و سپس دستور می‌دهد که اگر منازعه‌گران به پروسه صلح گردن نهند، با روش سخت‌تر برخورد نمایید تا پذیرای سخن حق شوند. به طور کلی روش برخورد قرآن با انسان‌ها چنین است که ابتدا آنها را از درون تربیت می‌کند و با ابزار عقل مسیر صحیح زندگی را به آنها می‌آموزد و سپس اگر تلاش‌های درونی برای ساماندهی رفتار در محیط جمعی مفید فایده نبود، از طریق شریعت و ابزارهای قانونی کنترل نماید. در بحث پیشگیری و مهار منازعات سیاسی و اجتماعی نیز چنین است که ابتدا برخورد صلح‌جویانه و سپس خشن توصیه گردیده است. در همین حال، قرآن سعی کرده نوع برخوردهای اجتماعی انسان را چه در زمان‌های ثبات اجتماعی و چه در موقعیت‌های منازعه، در یک چارچوب نرم و منعطف تعریف نماید و تأکید نماید که چنین برخوردهایی، می‌تواند زمینه‌ساز مهار منازعه و در نهایت صلح و دوستی شود.

محور پنجم: الگوی قرآنی حل منازعات سیاسی در افغانستان

قرآن کریم با توجه به عوامل و ریشه های پیدایش منازعات مداوم در افغانستان، بازگشت به هویت اسلامی را به عنوان یک الگو مطرح می کند. از نظر قرآن، اگر هویت های خردی مانند قوم، مذهب و زبان که همگی ناشی از جهل و دوری از معارف قرآن بوده و همین عوامل موجب پیدایش منازعات ممتد در کشور گردیده، بنابراین تنها راه حل بحران نیز می تواند بازگشت به هویت اسلامی باشد. بر این اساس، برای رسیدن به هویت اسلامی که اسلام و تعالیم اسلامی معیار تصمیم گیری باشد، اقدامات زیر را مطرح می کند:

۱. ارزش ها: نبود تعلیم و تربیت صحیح و عدم درک درست از ارزش های دینی، از چالش های مهمی است که صلح و ثبات در افغانستان را مواجه با مشکل کرده است. فقدان درک و اعتقاد به ارزش های قرآنی، مهمترین عامل در بروز و تعمیق منازعات بوده است. معمولاً فرآیند تحول از مجرای افعال ارادی انسان به تحقق می رسد که خود، نیازمند فاکتورهای نفسانی نظیر درک و اعتقاد به ارزش هایی است که اصل صلح، ثبات، تغییر و توسعه را مطلوب و ارزشمند می سازد و در فرآیند این تغییر نیز نقش هدایت گری به انسان می دهد. علامه طباطبایی در ذیل آیهی ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم می فرماید: دگرگونی عمیق اجتماعی زمانی در یک جامعه اتفاق خواهد افتاد که حالات روحی مردم دگرگون شده باشد. ارزش ها باید منشأ تحولات روحی جامعه گردد تا جامعه به مسیر مطلوب رهنمون شود. در غیر این صورت نمی توان تحقق دگرگونی همه جانبه و مطلوب را انتظار کشید. (طباطبایی: ۱۱، ۲۲۳) تا زمانی که فرآیند تحول با ارزش های پذیرفته شده ی یک جامعه همسو نشود، جامعه همواره با تنش ها و بحران هویت هایی مواجه می شود که نه تنها جامعه را متحول نمی کند، بلکه مانعی جدی بر سر راه توسعه ی واقعی نیز خواهد بود. درد اصلی در کشور آن است که زندگی سیاسی رهبران و نیروهای سیاسی از سوی نظام ارزشی مدیریت نمی شود و این امر، موجب بحران های دامنه دار سیاسی و اجتماعی گردیده است.

گوردن آلپورت از روانشناسان آمریکایی در خصوص نقش نظام ارزشی در زندگی انسان می گوید: انسان تحت سلطه و نفوذ ارزش خود رشد می کند. ادراکات خود را بر می گزیند و به وجدان خود مراجعه می کند و از بروز رفتار نامناسب جلوگیری می کند، رشته عادات ناسازگار را فرو می نشاند و عادات هماهنگ با تعهد خود را به وجود می آورد. هر شخصی، مذهبی و غیر مذهبی فرضیاتی را در سر خود می پروراند که در نظرش تصوراتی صحیح و منطقی جلوه می کند به گونه که فکر می کند بدون آنها نمی تواند زندگی کند. این جهان بینی و این اندیشه ها تمام رفتار او را تحت نفوذ شدید خویش در می آورد. (گوردن: ۹۸) ژوزف اسپنگلر هم بر نقش محتوای ذهنی

در تحول و تغییر اقتصادی تأکید می‌کند. به باور او، ثبات سیاسی-اجتماعی، توسعه سیاسی و اقتصادی مردم تاحدی زیادی بستگی به اذهان اعضای آن جامعه به ویژه، بستگی به محتوای ذهنی نخبگان آن دارد. او به شدت بر نقش عقاید و ارزش‌ها به عنوان انگیزه‌های رفتاری انسان و عامل تعیین کننده در ثبات، توسعه اقتصادی و سیاسی تأکید می‌کند و چنین می‌نویسد: جایی که ارزش‌های توسعه‌ی غالب شوند، توسعه به حرکت در می‌آید و در صورت فقدان این ارزش‌ها ممکن نیست شاهد توسعه اقتصادی باشیم. (متوسلی، ۱۳۷۲: ۲۴۵) نتیجه آن‌که: انسان به عنوان عامل ثبات و توسعه، نقش کلیدی در فرآیند صلح، تحول و توسعه اجتماعی ایفا می‌کند و از آنجایی که او موجود متفکر و مختار است، زمانی می‌تواند این نقش را عهده‌دار شود که ارزش‌ها و باورها و آرمان‌های مناسب با تحول و تغییر در نهاد او ایجاد شود؛ اگر چنین نباشد، انتظار حرکت تحول‌ساز بعید خواهد بود و در نهایت، می‌توان گفت که رابطه تنگاتنگی بین ارزش‌ها و ثبات سیاسی و اجتماعی وجود دارد. اسلام با تزریق ارزش‌ها و آموزه‌ها در نهاد آدمی تلاش کرده زمینه‌ها و فرصت‌های تحول و تغییر را در بستر اجتماع فراهم سازد. امروزه در افغانستان یا اصلاً به مقوله‌ی تربیت توجه نمی‌شود و یا کمتر مورد توجه واقع می‌شود.

۲ فرهنگ: فرهنگ، تمامی ارزش‌ها، اعتقادات، آرمان‌ها، آداب و رسوم، باورها و الگوهای یک ملت است که در روابط روزمره به کار می‌رود. مراد از فرهنگ فرهنگ معنوی است که ارزش‌ها گوهر آن را تشکیل می‌دهند و هنگامی که در تار و پود جامعه و روان انسان‌ها نهادینه شدند، به عنوان یک محرک قوی راهنمای اندیشه‌ها و اعمال خواهند شد. از آنجا که دین به قول شهید مطهری خود یک خواسته طبیعی بشر بوده و در نهاد انسان جای دارد؛ ارزش‌هایش به عنوان یک محرک مناسب هدایت‌گر افکار و اعمال او خواهد شد. در واقع، دین از مجرای ارزش‌ها از انسان یک شخصیت فرهنگی می‌سازد و شخصیت فرهنگی انسان می‌تواند یکی از اصلی‌ترین عوامل صلح و تحول اجتماعی پایدار به شمار آید. دین به عنوان یک فرهنگ و یک پدیده فرهنگ ساز نقش محوری در ایجاد صلح و ثبات اجتماعی و در نهایت تغییرات اجتماعی دارد. اگر این باورها و ارزش‌ها که دین برای متحول ساختن انسان‌ها و جوامع فرو فرستاده در جامعه استوار نباشد، هرگز به صلح و ثبات سیاسی و اجتماعی دست نخواهند یافت. چنان که فقدان و یا ضعف باورهای فوق، افغانستان را درگیر منازعات مداوم سیاسی و اجتماعی کرده است. شاید همین امر موجب شده که امروزه مطلوب‌ترین توسعه را توسعه‌ی درون‌زا ارزیابی نمایند. توسعه درون‌زا تأکید می‌کند که تنها با استفاده از افکار، اندیشه‌ها، ارزش‌ها، امکانات، فرهنگ و مهارت‌ها می‌توان به نظام پایداری از صلح و تحول دست یافت.

۳. علم و آموزش: شاید کسی پیدا نشود که واجد عقل سلیم باشد و اهمیت علم و آگاهی را در

ایجاد جامعه امن، با ثبات و متکامل ناپیده بگیرد. امروزه آسیب‌های رفتاری در کشورهای اسلامی و به ویژه افغانستان عمدتاً ریشه در ناتوانی‌های علمی رهبران و توده مردم دارد. بدون تردید، هرگونه ثبات، دگرگونی، پیشرفت و تکامل در جوامع بشری در پرتو دانش اتفاق افتاده است. در هر برهه‌ای از تاریخ، هر اندازه به دانش توجه شده؛ به همان اندازه بشر در حوزه مدیریت کلان اجتماعی دارای ثبات بوده و پیشرفت داشته و جامعه شاهد دگرگونی‌های مثبت اجتماعی بوده است. دانش در قالب نخبگان، تکنولوژی، فرهنگ جامعه و تعلیم و تربیت مطرح است. اسلام آیینی است که بیش از هر مکتب دیگری به دانش و دانش‌اندوزی توجه و تاکید شده است. اسلام از یک سو به فراگیری دانش فرا خوانده و آن را یک واجب شرعی تلقی کرده و از سوی دیگر به نوشتن، پرسش، مباحثات علمی، تأمل در آیات الهی، نگه‌داری نوشته‌ها و کتاب‌ها ترغیب کرده است. صرف نظر از آیات متعدد قرآن و سوره‌ی بنام قلم، روایاتی فراوانی در باب علم و علم‌اندوزی وارد شده است. تاکید اسلام علاوه بر علم‌اندوزی همواره آن بوده که آن را به دیگران نیز بیاموزند.

۴. امر به معروف و نهی از منکر: امر به معروف و نهی از منکر ضامن همه اصلاحات اخلاقی و اجتماعی است. شهید مطهری می‌نویسد: دایره اصل امر به معروف و نهی از منکر گسترده‌تر از آن است که ما در ذهن داریم. امر به معروف محدود به حوزه عبادیات نیست بلکه عملاً ضامن اصلاحات اخلاقی و اجتماعی در جامعه می‌باشد. (مطهری، ۱۳۶۸: ۱۹۶) امر به معروف از واجبات بسیار مهم اسلام است تا جایی که قوام شریعت و برپایی همه واجبات به آن دانسته شده است. بنابراین، برای ایجاد صلح و ثبات سیاسی و اجتماعی نباید تمام توان و امکانات صرف تبلیغ زبانی شود؛ بلکه باید از زبان عمل هم استفاده گردد؛ چرا که زبان عمل از زبان گفتاری مؤثرتر است. تاکید اسلام آن است که صلح و ثبات باید از خودسازی در فرد آغاز گردد. بعد از آنکه این دگرگونی در اندیشه و رفتار افراد به وجود آمد، رفتار اجتماعی هم سامان خواهد یافت؛ چرا که جامعه از افراد تشکیل می‌شود. اگر امر به معروف در جامعه به صورت درست اجرا شود و افراد جامعه به وظایف خود به طور جمعی و گروهی به خوبی عمل کنند، بدون تردید، ثبات و صلح سیاسی و اجتماعی در همه حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اخلاقی و فرهنگی اتفاق خواهد افتاد. مشکل اصلی در کشور افغانستان همواره آن بوده که معروف به جای منکر و منکر به جای معروف اعمال می‌شده و یا اصلاً این اصل بسیار ضعیف بوده است. به همین دلیل، به جای اصول، همواره روی فروعات جزئی اصرار و لجبازی شده؛ و این امر، زمینه‌ی برخورد و تعارض مداوم را فراهم کرده است. در حدیث نبوی، رابطه وثیقی بین امر به معروف و پیشگیری از منازعات سیاسی و اجتماعی برقرار شده و چنین فرموده: لاتزال امتی بخیر ما آملوا بالمعروف و نهوعن المنکر و تعاونوا علی البر فاذا لم يفعلوا ذلك نزعنا منهم البرکات و سلط بعضهم علی بعض، و لم یکن

لهم ناصر فی الارض ولا فی السماء؛ (حرعاملی: ۳۹۸) امت من همواره در خیر خواهد بود، تا زمانی که در میان آنها امر به معروف و نهی از منکر و همکاری در کارهای نیک برقرار باشد. هرگاه این اصل ترک شود، برکات الهی از آنان سلب و بعضی بر بعضی دیگر تسلط می‌یابد و در نهایت، در آسمان و زمین یآوری نخواهند داشت. در این حدیث شریف بین انجام امر به معروف و خیر رابطه مستقیم برقرار شده چنان که بین ترک امر به معروف و فقدان امنیت چنین است. زیرا، ترک این فریضه موجب می‌شود ارزش‌ها تبدیل به ضد ارزش شود و در نهایت، فساد در ابعاد مختلف خود در جامعه گسترش یابد.

۵. عمل به مناسک دینی: بدون تردید، اگر جامعه از منظر التزام دینی و عمل به مناسک آن به جایی برسد که همه مردم به صورت دسته جمعی تقوای الهی را پیشه کنند، تحول بزرگی در جامعه اتفاق خواهد افتاد. در صلح و ثبات سیاسی و اجتماعی علاوه بر عوامل محسوس که گفته شد، عوامل نامحسوس دخالت جدی دارد. در قرآن کریم، از این حالت به مثابه یک قانون و سنت الهی یاد شده که براساس آن، هر جامعه که بتواند آن را به دست آورد، وضعیتش متحول خواهد شد. یکی از قوانین تاثیرگذار در ثبات همه جانبه اجتماعی، پیوند ایمان و عمل صالح است. امروزه تنها عامل که افغانستان را مواجه با انحطاط همه جانبه کرده آن است که شکاف عمیقی میان ایمان و عمل حکم فرما است. اگر مسلمانان با استفاده از این آموزه تلاش کنند این شکاف را پر کنند؛ بدون تردید می‌توانند به صلح، ثبات و امنیت همه جانبه دست یابند. بدون تردید وجود منازعات سیاسی و اجتماعی در اکثر کشورهای اسلامی و از جمله افغانستان ریشه در شکاف عمیق میان اندیشه و عمل آنان دارد. بدین معنا که به مناسک اسلامی عمل نمی‌کنند.

نتیجه گیری

در فرآیند پژوهش به این جمع بندی رسیدیم که مشکل اصلی در افغانستان که کشور را با چالش سیاسی، امنیتی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی مواجه ساخته است، مشکل فرهنگی است. متغیرهای قومیت، مذهب و زبان که به عنوان عناصر اصلی منازعه مورد شناسایی واقع گردید، عناصر فرهنگی هستند که ریشه در انحراف فکری، فطری دارد که قرآن اصالت آنان را بر نمی‌تابد. اگر این عوامل را در کنار عواملی که قرآن آن‌ها را به عنوان ریشه‌های اصلی نفاق و منازعه به رسمیت می‌شناسد قرار دهیم، این حقیقت را نشان می‌دهد که بسترهای فرهنگی نقش اصلی را در وجود و یا عدم وجود نظم، صلح، امنیت، وحدت، ثبات و انسجام سیاسی و اجتماعی ایفا می‌کند. عواملی که سبب بروز منازعه و تفرقه در جامعه و به ویژه در سطوح قدرت سیاسی در حوزه داخلی می‌شود، به دو عامل اصلی - فکری و عملی - بر می‌گردد.

۱. مشکل اصلی در کشور افغانستان مشکل فرهنگی و زیربنایی بوده است، قومیت، مذهب و زبان جمله عناصر فرهنگی بوده‌اند که موجب بروز و تعمیق منازعات سیاسی و اجتماعی گردیده و راه را برای مداخلات عوامل خارجی هموار ساخته است. منازعات که مستند به پدیده‌ی قومیت، مذهب و زبان باشد، ناشی از جهل و نادانی و عدم آگاهی از مسایل اسلامی خواهد بود که خود ریشه در ضعف بسترهای فرهنگی و انحراف در تفکر دارد. از منظر قرآن، اگر مشکل فرهنگی باشد، پس راه حل را نیز باید در بسترهای فرهنگی و ذهنی جستجو کرد. اسلام متناسب با دو منبع اصلی بروز و ظهور هر نوع تعارض سیاسی و اجتماعی، دو اصل مهم جهاد اکبر و جهاد اصغر را مورد تأکید قرار می‌دهد. از اصل جهاد اکبر برای پیشگیری از وقوع جدال‌ها و تعارضات اجتماعی استفاده می‌کند و در آن، خود سازی و خود شناسی مهم هستند؛ و از اصل جهاد اصغر که در قالب باید‌ها و نباید‌ها - شریعت و قانون - تبلور می‌یابد، برای مهار و جلوگیری از گسترش منازعات استفاده می‌کند. از منظر قرآن، تازمانی که مردم و حاکمان به لحاظ ذهنی و درونی تغییر نکنند، تغییر در حوزه‌های روبنایی دور از انتظار است: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم»

منابع

۱. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۶۴،
۲. استفان. دی. تنسی، مبانی علم سیاست، ترجمه حمید رضا ملک محمدی، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۹ش.
۳. روح الله خمینی، صحیفه نور، انتشارات سروش، ۱۳۶۹ه.ش، ج ۳،
۴. توماس، هابز، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشرنی، ۱۳۸۷، چاپ پنجم،
۵. سمیح عاطف الزین، معجم تفسیر مفردات الفاظ القرآن، بیروت، الدارالافریقیه العربیه، ۱۴۲۲ه.ش.
۶. سید احمد، موثقی، استراتژی وحدت در اندیشه سیاسی اسلام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰ شهید
۷. عبدالقیوم، سجادی، جامعه شناسی سیاسی،
۸. فخرالدین الطریحی، معجم مجمع البحرین، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۳۰/۵/۲۰۰۹م،
۹. محمد تقی، جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، تهران، بنیاد نهج البلاغه، چ سوم، ۱۳۷۹ه.ش
۱۰. محمد معین، فرهنگ فارسی، ذیل ماده سیاست؛ دهخدا، لغتنامه، ذیل ماده سیاست ۲۹،
۱۱. محمد بن حسن حرعاملی، وسایل الشیعه، ج ۱۱.
۱۲. محمد تقی، مصباح یزدی، به سوی خود سازی، همان، ص ۲۱.
۱۳. محمد حسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، انتشارات اسلامی، ج ۱۱